

نمایش نامه ها و رمان هایی داریم که از لحاظ پیچیده بودن استثناء هستند. فقط در مورد این آثار ادبی استثنایی، مانند آثار سمبولیکی چون «سرزمین بی حاصل» تی - اس - الیوت در هر سطر اشارات گوناگونی به ادبیات متقدم، استوره ها و کتاب های مقدس چون تورات و انجیل داریم که به گفته ی منتقدان باید درجه ی دکتری در ادبیات انگلیسی از یک دانش گاه مهم آمریکا یا کانادا داشت تا بتوان این اثر را تأویل کرد.

در نقد ادبی، راه درست آن است که از روایت به نقد برویم، نه از نقد به روایت. در این مورد مثال کوچکی مسأله را حل می کند. در سی و هشت سال تدریس در دانش گاه تهران محال بود که مثلاً در درس رمان چند رمان معین کنم و دانش جویان پیشاپیش آن رمان ها را به دقت بخوانند. آن ها در سرچای خود می نشستند و به تفسیر من از رمان گوش می دادند. بدیهی است که حالتی منفعَل داشتند. فقط در امتحانات پایان نیم سال یادداشت هایی که از سخن رانی های من برداشته بودند می خواندند، یعنی بدون خواندن رمان از نقد (تفسیر استاد) به روایت می رسیدند. بدیهی است «معما چو حل گشت آسان شود» و این دانش جویان به خود زحمت نمی دادند که پیشاپیش رمان را بخوانند و سپس در کلاس از تأویل آن لذت برند.

در ادبیات مدرن و پُست مدرن نویسنده یا شاعر عمداً اثری پر ابهام می آفریند تا خواننده از درک اثر لذت ببرد و بحالت انفعالی خود که به علت زندگی در جامعه ی مدرن حادث شده فایق شود. ادبیات در این موارد به صورت معما یا جدول کلمات متقاطع ذهن خواننده را فعال می کند. لذت در حل معمای اثر توسط خواننده است؛ نه یک نقد حاضر و آماده که خواننده یا منتقد پس از خواندن آن گره روایت را بگشاید. کسی که از نقد به روایت می رسد از علم ادبیات غافل است ولی خواننده ای که از روایت به نقد می رسد از علوم وابسته به ادبیات چون روان شناسی، جامعه شناسی، هرمنوتیک و حتا ممکن است از تاریخ سود جوید تا بتواند از ابهام یا معمای اثر برای خود گره گشایی کند. اگرچه ادبیات مبهم از ویژه گی های دوران مدرن و پُست مدرن است ولی گاه گاهی در ادبیات متقدم فارسی و خارجی هم یافت می شود. در فرهنگ لغت «بدعت» به معنای رسم و سنت هایی است که مخالف با قوانین اجتماعی و جامعه است. در ضمن این واژه «الحاد» و «کفر» هم معنا می دهد. در نقد ادبی این اصطلاح نخستین بار توسط کلینت بروکس مطرح شد. البته منظور او «بدعت تفسیر» بود و او تفسیر را محکوم می کرد. بدعت تفسیر، موجب می شود پیچیده گی شعر کتمان شود و نوعی ساده انگاری نسبت به شعر صورت گیرد و ساختاری کاذب از عبارت منحصر به فرد اصلی آرایه شود. در نظر منتقدان امروزی منتقد باید به دقت اجرای شعر را بررسی کند، (فراموش نشود که در زبان نقد ادبی هدف از به کار بردن واژه ی «شعر» انواع دیگر ادبی مانند نثر، رمان، نمایش نامه، و امثال این ها است) سپس منتقد باید تا سر حد امکان در معرض تأثیر کلی شعر یا (Gestalt) آن قرار گیرد و توجه داشته باشد که کلیت کار ادبی که همان گشتالت باشد، امری مهم تر و متفاوت تر از صورت آن با سایر بخش های تشکیل دهنده ی اثر است.

در نتیجه به همان گونه که منتقدان، از جمله بروکس، تفسیر را نوعی بدعت (کفر) و امری نادرست می انگارند، در نقد ادبی نیز از نقد به روایت رفتن امری ناپسند است، مگر آن که با متنی (مانند شعر مولوی که متن آن از نظر خواننده گان گذشت) روبه رو شویم که تأویل آن غیر ممکن باشد.

پانویس:

۱- دکتر تقی پور نامداریان، در سایه ی آفتاب؛ شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی (تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰)، ص ۲۲۱.

۲- همان - ص ۲۲۲.

۳- نگاه کنید به کتاب دکتر تقی پورنامداریان، ص ۲۲۳.

۴- همان. ص ۲۲۴.



«تأملی در استوره ی شهر بانو»

رضا مهریزی

گمان نمی برم کسی از ما ایرانیان باشد که داستان بی بی شهربانو - که او را دختر یزدگرد و همسر امام حسین و مادر امام سجاد می دانند - از پدران و مادران یا ریش سفیدان و سال خورده گان نشینده باشد.

ما در این مقاله برآنیم که به تحلیل این داستان بپردازیم؛ برای این کار ابتدا این داستان را از نظر تاریخی مورد بررسی قرار می دهیم و سپس به مسایل دیگر می پردازیم.

دکتر سید جعفر شهیدی - در خصوص این داستان چنین می نویسد: «نویسنده سی سال پیش که چنین بحثی را گوشود، نوشت: من داستان شهربانو را باور نمی کنم چون

سندهایی که این داستان در آن آمده درست نیست. اکنون هم می گویم اگر پایه ی چنین شهرت دراز مدت بر این سند ها است که بررسی شده، چندان ارزش علمی ندارد. اما اگر پژوهنده ای سندی قطعی و غیرقابل تردید بیابد، بر او است که آن را در معرض قضاوت محققان قرار دهد.» (شهیدی، ۱۳۶۶: ۱۰)

دکتر شهیدی علاوه بر بحث تاریخی به بحث حدیثی نیز می پردازد ولی باز به همان نتیجه ی گذشته می رسد. دکتر شهیدی گفتار خویش در این مورد را چنین به پایان می برد: «در عصر ما، افسانه پردازی، شهربانو را در سال شصتم هجری از جانب امام حسین روانه ی ایران می سازد تا سپاهی فراهم آورد و حکومت معاویه را براندازد و این افسانه ها از مجله های فکاهی به کتاب و مجله های علمی منتقل شده و دور نیست که در آینده یکی از سندهای پژوهنده گان

به حساب آید». (شهیدی . ۱۳۶۶: ۲۶)

مشاهده کردیم که دکتر شهیدی با هواداران این داستان هم داستان نیست .

اکنون به سراغ استاد مطهری می رویم تا ببینیم نظر ایشان در این خصوص چیست ؛ چرا که ایشان هم به تاریخ اسلام آشنایی و اشراف دارند و هم به علم حدیث و رجال .

استاد در کتاب « خدمات متقابل اسلام و ایران » چنین بیان می کنند که : « در این جا نیز اصل داستان که یزدگرد دختری به نام شهربانو یا نام دیگر داشته و به افتخار عقد زناشویی حسین بن علی (ع) و مادری امام سجاد (ع) نایل شده باشد از نظر مدارک تاریخی سخت مشکوک است » . (مطهری . ۱۳۵۷: ۱۳۱)

مطهری در ادامه به نقل نظرات دیگر محققان نیز می پردازد « خود ادوارد براون از کسانی است که داستان را مجهول می داند ، کریستن سن نیز موضوع را مشکوک تلقی می کند ، سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران آن را افسانه می داند » . (مطهری . ۱۳۵۷ : ۱۳۲)

مطهری آن گاه به سراغ روایت کتاب « کافی » که داستان آوردن دختران یزدگرد در زمان عمر و آزاد گذاشتن عمر ، آنان را در انتخاب همسر و انتخاب کردن یکی از آنان حسین بن علی(ع) را ، بیان کرده رفته و آن را مورد بررسی و تحلیل سندی قرار می دهد و چنین نتیجه می گیرد : « در سند این روایت دو نفر قرار دارند که این روایت را غیر قابل اعتماد می کند ، یکی ابراهیم بن اسحاق احمري نهاوندی است که علمای رجال او را از نظر دینی متهم می دانند و روایات او را غیرقابل اعتماد می شمارند و دیگری عمرو بن شمر است که او نیز کذاب و جلال خوانده شده است » . (مطهری . ۱۳۵۷: ۱۳۲)

در بالا مشاهده نمودیم دو تن از پژوهش گران برجسته ی تاریخ و حدیث چه نظری راجع به این موضوع دارند. پس تا این جا برای ما روشن شد که این داستان را باید افسانه و دروغ تلقی کرد .

اما در این جا این پرسش به ذهن انسان می رسد که : چه گونه داستانی که سند صحیحی ندارد و چنین سست و بی بنیاد است تا این حد مورد اقبال و پذیرش قرار گرفته است؟

به راستی این همه قصه پردازی و داستان سرایی که آری شهربانو دختر آخرین پادشاه ساسانی - یزدگرد- به مدینه آورده می شود و در آن جا وی را در انتخاب همسر آزاد می گذارند و وی با کمال میل و رضایت حسین بن علی (ع) را به همسری خود برمی گزیند و پس از ماجرای کربلا شهربانو سوار بر ذوالجناح شده از عراق تازی می تازد و هنگامی که دشمنان را در تعقیب خود می یابد به به بالای کوه می رود و قصد می کند که بگوید « یاهو » مرا دریاب ولی به اشتباه می گوید « یاکوه » مرا دریاب و در نتیجه کوه می شکافد و وی را در دل خود فرو می برد و از آن زمان آن کوه محلی می شود برای نذر و نیاز و عرضه ی حاجات ، چه علتی می تواند داشته باشد ؟

به راستی آیا حکم دروغ و افسانه صادر کردن برای چنین داستانی را نباید ناشی از ساده انگاری و سطحی نگری (مردمی نا آگاه) دانست ؟ همان طور که از عنوان این مقاله بر می آید داستان بی بی شهربانو را باید استوره و تمثیل دانست نه افسانه و دروغ .

در این جا این مسأله مطرح می شود که تفاوت این دو در چیست ؟ نخستین تفاوت استوره با افسانه را باید در آن دانست که « استوره روایتی مقدس است در حالی که افسانه روایتی است که فاقد هرگونه جنبه ی تقدس است » (مزدپور . ۱۳۸۲: ۸)

تفاوت دوم ، آن که افسانه داستانی است سراسر دروغ ، که هیچ پایه و پای گاهی در حقیقت ندارد ، خواه آن حقیقت در درون و ذهن و روان آدمیان جای داشته باشد و خواه حقیقتی در بیرون و عالم واقعی ، در حالی که استوره از جهانی پر رمز و راز سخن می گوید و حقایقی را نشان



می دهد که در ناخودآگاه و روان آدمیان جای دارد ولی به جای بهره گیری از بیان بحثی و استدلالی از زبان خیال و شهود شود می گیرد .

یونگ و الیاده بر این باورند که استوره داستان مینوی است که بیان گر واقعیت هایی است که با حواس خارجی قابل درک و لمس نیست ؛ از این رو استوره روایتی تاریخی نیست بلکه روایتی است برخاسته از ژرفای روان و ناخودآگاه انسان (دست غیب ، ۱۳۸۶)

اکنون که شناختی ولو اجمالی از مفهوم استوره پیدا کردیم بهتر می توانیم به راز گشایی از استوره شهربانو بپردازیم .

ما معتقدیم در این استوره شهربانو را که دختر و در واقع وارث شاهان باستانی و فره مند کیانی است باید نماد ایران و مردم آن دانست و حسین بن علی را که فرزند پیامبر و آورنده دین الهی است - دینی که هیچ ربطی به مسایل نژادی و قومی ندارد و تنها برای دستگیری آدمیان آمده است - باید نماد اسلام دانست . و ثمره پیوند میان این دو - ایران و اسلام - که امام سجاد است در واقع نماد ایران اسلامی باید محسوب کرد . اما این داستان در همین جا پایان نمی پذیرد و نکته یی دیگر به زیبایی و لطافت این استوره می افزاید و آن ماجرای فرو رفتن شهربانو در دل کوه است .

همان طور که می دانیم شهربانو به معنای « بانوی سرزمین » است . زیرا شهر در فارسی باستان معنای " کشور " می داده است - بازمانده این کاربرد را در واژه « ایرانشهر » به معنی کشور ایران می توان مشاهده کرد و همان طور که می دانیم شهربانو خود لقبی بوده است برای آنهاید - الهه ی مادری و باروری و هم چنین آب های روان که معابد مربوط به این الهه معمولاً در کنار نهرهای آب و دریاچه ها و برکه ها و یا در دل کوه ها بنا می شده است . و برای مردمان آن دوران از جنبه ی تقدس و حرمت زیادی برخوردار بوده است . پاره ای از این معابد از اعتبار و احترامی دوچندان نیز برخوردار بوده اند . یکی از معروف ترین و مقدس ترین این زیارت گاه ها ، زیارت گاهی بوده است در نزدیکی " زی " .



پروفسور مری بویس در مقاله ی « آنالیتا » که در کتاب « سروش پیرمغان » نیز به طبع رسیده است چنین می گوید : « در دوره پارتی و شاید حتی پیش از آن نیز به احتمال زیاد " اردویسورآنلهید " را در سرتاسر این سرزمین در عبادت گاه های طبیعی بسیاری نیایش می کردند که در کنار دریاچه ها یا چشمه های جاری از کوهسار ، پدید آمده بودند. یکی از آن ها (که با توجه به قداست زیاد آن به گمان قدیمی هم است) در نزدیکی شهر ری بر فراز کوهی قرار داشته و چشمه ای در پاي آن روان بوده است . به نظر می رسد این نیایش گاه وقف آنلهید « بانوی سرزمین » (شهربلتو) شده بود ، و نیایش در آن از چنان اهمیتی برخوردار بود که پس از پیروی تا زبان وقف « بی بی شهربلتو » شد که گفته می شود دختر آخرین پادشاه ساسانی و بیوه امام حسین (ع) است . از این رو تا به امروز مسلمانان در آن جا قربانی و نذر و نیاز می کنند . (بویس . ۱۳۸۱: ۷۷۵)

در این جا بیش از پیش روشن می شود که « روان جمعی » یا به عبارت بهتری که یونگ به کار می برد « ناخودآگاه جمعی » ایرانیان توانسته است حقیقت اتحاد ایران و اسلام و زایش ایران اسلامی را در استوره ی ازدواج شهربلتو با امام حسین و ولادت امام سجاد نماد پردازی کند ؛ و البته برای نگه داشت یادگاری کهن از الهه بی باستانی و مقدس نیز نمادی دیگر بر این استوره افزوده و آن فرو رفتن شهربلتو در کوه است . در پایان به نکته بی باید اشاره کرد و آن این که اگر داستان شهربلتو از لحاظ تاریخی دارای اعتبار و سندیت بود و به حقیقت در عالم خارج اتفاق افتاده بود از لحاظ مردم شناسی و شناخت فرهنگ عامه دیگر ارزش کنونی را نداشت و اساساً قدر و ارزش این استوره در این است که به جای وقوع در عالم خارج و در مقطع زمانی خاص آن هم در گذشته در اعماق وجود و کنه ضمیر ناخود آگاه مردم این دیار از ۱۴ قرن پیش تا کنون پیوسته جریان داشته و در واقع هر روز وقوع می یابد

منابع و مأخذ :

- ۱- بویس ، مری (۱۳۸۱) " آنالیتا " ترجمه زهرا باستی در " سروش پیرمغان " . کتابیون مزداپور . تهران : انتشارات ثریا
- ۲- دست غیب ، عبدالمطی (۱۳۸۶) " اسطوره و ادبیات " . ماه نامه کیهان فرهنگی . ۲۵۶ : ۲۵۵ - ۲۴۴ - ۴۹
- ۳- شهیدی ، سیدجعفر (۱۳۶۶) " زندگی علی بن الحسین " . تهران : دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ۴- مزداپور ، کتابیون (۱۳۸۳) " داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره استوره " . تهران : انتشارات اساتیر
- ۵- مطهری ، مرتضی (۱۳۵۷) " خدمات متقابل اسلام و ایران " تهران : انتشارات صدرا

